

در اربع پرواز

نویسار  
از یاد می برد پایت را  
شام - غم دشمن را

این نخستین احوالی بود که از شنیدن حادثه می پایی احمد سالد به ذهن من رسید و روی کاغذ آمد  
مهمواره دلم می خوردت برای او و فریستم، نه به منظور بنگاری. البته نه. بلکه برای این که بگویم گریه  
برگزاین سخنز بر برگ مان را ننده ام، اما همیشه عظمت وجود او را در صحنه لایب و در گفت معاصر ایران  
احوالی کرده ام و شور و شکوه آفریده آئین را در اربع پرواز دیده ام.  
آسان نیست که سخنزی در مدت پنجاه سال فراقیت روزان و شبان در رسته آبی گوئی گوئی  
شو، بر عهد، تحقیق، پژوهش نهی، ادبیات بودمانی، فولکلور و روزنامه نگاری، همواره بر ستیغ بنشیند  
و به رغم غم و تنهایی تو فغان آبی عظیم ادبی، سیاسی، اجتماعی، در اربع پرواز کند.  
من سدا و گاه احمد سالد در جهت روح معلوم و تقاضای بر کاروانه او که عونت چو اعش در خانه  
خود او بوزد (آرزوی همی ما) او در همین حال او خود شعری شد که خانه می برگردد وطن را در اربع  
روشنای بخشد و با بیگرش آبی که در زمین و زندگی جامعه ما فراگرفت جنگند. ستمز او با جمل  
و حیانت و شکست آن به وسیله خشم و خونت آبی با جادوی زینا بی ~~...~~ زبان ~~...~~  
فاخر و شور اربع پرواز در اندیشه که معنای بر سخن دوست در گفتن است " روزی که  
هر لب ترانه ای است - تا که من سرود بوسه مایید. " ~~...~~ در روز ~~...~~  
حتی اگر معنی که ~~...~~

باز در خفا ای

تاریخ

امروز احمد سالد...  
احمد سالد از میراثی بلا آبی که بر سر ایران سوده بیستم ما است...  
باید که گفته است و با اهلای همانا که گفت...  
تا سنین بالا گفتن داشته است...  
تا سواد ستمز است معهود مردم سنا...  
که او با مردم کرده و بازار دارد با همان دلخیزی که می آید...  
هم دوست که همواره چشم به پروردی و روشنی دارد...  
باید در یوچ ای نشسته ام که احمد سالد در یوچ ای پر نور...  
من احوالی شادی ~~...~~ که هم زمان و هم عصر دو ستمز نزدیک ~~...~~

دادنه

سازمان فرهنگ ایران احمد سالد



شیرین و دلگوار - خیر آن ضایع ز لوله دار <sup>که تن در جاک سنا گویا</sup> احمد <sup>ساز</sup> افروز  
به لوزه ما آورد - خورشید فرزندان این <sup>بزرگتری</sup> سحر <sup>نهر</sup> ایران در ایراد فروست  
اما محو <sup>نگرد</sup> نام <sup>ز خاطر</sup> آینه <sup>ساز</sup> یاد <sup>امروز</sup> در <sup>او</sup> از <sup>بخت</sup> ایران <sup>حال</sup>

محضت روح پرنگه و ابهت سوسا ملود <sup>عمیق</sup> است <sup>که این</sup> سحر <sup>بر</sup>  
نیت به فریبک و ادب ایران <sup>دهان</sup> نیت به انانی <sup>دات</sup> نیت دارد

رفتی برای سحر گفتم

شما بیاز

در اوج پرواز

از یاد صابران را

شاعر محم <sup>دش</sup> را

امروز صابریتم - احمد <sup>ساز</sup> ملود در اوج پرواز <sup>مجاور</sup> نما <sup>گردد</sup> می <sup>آفریند</sup> تا <sup>غم</sup> می <sup>مردم</sup> بار <sup>ایر</sup> <sup>سلیک</sup>  
سلیکی <sup>خود</sup> <sup>خرد</sup> <sup>کنند</sup> <sup>به</sup> <sup>ور</sup> <sup>انگند</sup> زبان <sup>او</sup> <sup>مست</sup> <sup>تر</sup> <sup>زبان</sup> <sup>ماری</sup> <sup>و</sup> <sup>سحر</sup> <sup>ساز</sup> <sup>نری</sup>  
نیمه <sup>خجای</sup> <sup>حساس</sup> است - <sup>فرز</sup> <sup>ال</sup> <sup>احمد</sup> <sup>ساز</sup>  
در <sup>و</sup> <sup>دیر</sup> <sup>نام</sup> <sup>سحر</sup> <sup>ساز</sup>